

یک شهروند کیست؟

who is a citizen?

مدخل: یک جا معه زمانی به سوی انکشاف و پیشرفت دست می یا بد که پله های تکاملی را با هوشمندی کامل طی نماید و طی نمودن این پله های تکاملی بواسطه هیبات رهبری سالم و بادانش و از خودگذر و با برنا مه ریزی های علمی و پذیرفته شده و با داشتن شهروندانی که از دانش و از علوم و تکنولوژی متداول و کنونی جهان معاصر بحد کافی بهره مند باشند صورت میگیرد و آن بدین مفهوم درجای که شهروندان از نعمت دانش و علوم معاصر برخوردار باشند در آنجا زنده گی طبق دلخواه مردم با خوشی و دلگرمی و در تعاون با دیگر سپری میشود پس در این مورد نیاز آن دیده میشود تا بدانیم که یک «شهروند " citizen » کیست؟ و یا شهروندی خوب به چه کسی و یا به کدام شهروند اطلاق میشود؟ من در این نوشته تلاش بخرچ میدهم تا آموخته های خود را با شما در میان گذارم و آرزو مندم تا اگر بتوانم به اقیانوس معلومات شما قطره از آنچه را که آموخته ام بریزانم.

شهروند (citizen): شهروند را ساده تر چنین تعریف مینمایند یعنی که شهروند کسی است که از نظر قانونی به یک کشور که دارای قلمرو پذیرفته شده باشد تعلق داشته باشد و این شهروند خود دارای حقوق و واجبات و مکلفیت های چندی باشد و در یک بخشی از قلمرو کشور متعلق بخود سکونت داشته و حیات بسر برد لازم به یادآوری است و آن اینکه **شهروندی (citizenship)** که از واژه یونانی یعنی (city) مشتق شده است یک قالب پیشرفته ای (شهروندی) میدانند که با باور برخی از کارشناسان شهروندی به کسانی اطلاق میشود که به حقوق خود و به حقوق دیگران احترام گذارند و به مسولیت های خود در قبال شهر و اجتماع خود احساس مسولیت نمایند - بيمورد نباید دانست و آن اینکه لازم دیده میشود تا به خاطر هرچه روشن شدن واژه ای شهروند و شهروندی از برخی واژه های دیگری که در قرابت به واژه ای شهروند اند از آنها نام نبریم و به تعریف آنها در اینجا نپردازیم: مثل **هموطن - هم میهن - تبعه - تابعیت:**

الف: هموطن (countryman): کسی که در یک کشور تولد میشود در آنجا رشد میکند و بادیگر هموطنان خود زندگی و در آنجا سکونت میکند هموطن گفته میشود یعنی شخص بومی و ساکن در کشور خودش.

ب: هم‌میهن (*compatriot*): یک شخص از کشور خودش یا یک شهروند و یا یک بومی ساکن کشور خود با داشتن مسولیت‌ها و وجایب و داشتن امتیازات چندی .

ت- تبعه (National): تبعه یا تعلقیت شخص به کشورش یا به عباره دیگر **تابعیت + کشور = به تبعه (national)**. یک ملت (*national*) که به یک ملیت (*nationality*) مستقل تبدیل شود یا حد اقل خواست و آرزوها پیش به ملت شدن باشد بوده که بخاطر بدست آوردن آن تلاش بخرج میدهد .

ث - تابعیت (nationality): واژه و یا اصطلاحی است که برای اشاره به نوعی رابطه سیاسی معنوی یا حقوقی بین یک شخص و ملت یا دولتی معین استفاده میشود تاکنون نظرواحدی درمورد تعریف تابعیت وجود ندارد ولی دانشمندان حقوق بین‌المللی بحث‌های مفصل و متعددی درمورد تعریف تابعیت کرده‌اند و برخی از تعاریف که درمورد تابعیت آمده است چنین است :

* رابطه‌ای که با آن خانواده ملت تشکیل می‌یابد به عبارت پیوندی که وابستگی فردی از افراد انسانی را به ملتی خاص توجیه میکند .

* تابعیت پیوندی است که شخصی را به ملت معینی مربوط می‌سازد .

* تعلق حقوقی شخصی به جمعیت تشکیل دهنده دولت .

* تابعیت رابطه‌ای است بین فرد و دولت که شخص تبعه را درقبال تبعیت به حمایت دولت متبوع خود ذی‌حق مینماید چنین رابطه‌ای شخص تبعه را مطمئن می‌سازد که در رفتار و دادوستدش با کشورهای خارجی و اتباع بیگانه عند الإقتضا از حمایت سیاسی دولت متبوع خود که بوسیله حقوق بین‌المللی شناخته شده است متمتع خواهد شد (..ازویکی پیدیا).

* تابعیت عبارت است از یک رابطه سیاسی، حقوقی و معنوی که فرد را به دولت معینی مربوط می‌سازد . انواع تابعیت‌ها قرار ذیل است:

الف: تابعیت تحصیلی یا ارادی . (*citizenship education or voluntary*)

ب: تابعیت تبعی . (*citizenship consequential*)

ت: تابعیت تحقیقی . (*realization citizenship*)

ث: تابعیت اجباری . (*compulsory citizenship*)

تا اینجا آنچه که بخاطر متمرکز ساختن ذهن ما به ارتباط توضیح شهروند مقدماً ضرور پنداشته میشد - پیشکش گردید اکنون به تفصیل و توضیح هرچه مفصلتر اصطلاح

شهروند (citizen) حسب ذیل می پردازیم باید خاطر نشان ساخت که من در اینجا ذیلاً
مقاله مشترک **کوپلیستن - روز و سیلرا** بیدون کم و کاست ترجمه نموده وبه مطالعه
شما پیشکش مینمایم. -----

شهروند (citizen)

تعریف: وقتی از ارسطو پرسیدند که دولت یعنی چه است؟ ارسطو با لمقابل از آنها پرسید که شهروند چه کسی است؟ و بعداً یاد آور شد که مفهوم این اصطلاحات چیست؟ او یعنی ارسطو این پرسش را از آن جهت طرح نمود و توضیح داد که دولت خود مرکب از ساخته شده ها و یا بخش ها و قطعاتی است که یک بخشی از این قطعات شامل ساخت دولت شهروند (citizen) میباشد آنچه که ارسطو به دنبال مفهوم و تعریف دقیق از شهروند بود و آنهم در برابر آنچه که از این قاعده مستثنی ساخته شود با این نظر که یک شهروند شهروندی نیست چونکه او در یک محل خاص زندگی میکند نه یک شهروندی که بجز از ان حق قانونی که از طرف دولت به او با در نظر داشت یک معاهده عطا گردیده که در تحت پیگرد دولت قرار نمیگیرد دگر دست باز در تصمیمگیری ها ندارد یعنی که او با برخوردار بودن از مندرجات تعهد نامه فی ما بین خود و دولت متبوع اش در حالات نورمال از پیگرد در آمان میباشد.

این تعریف و توجیه به صنف و یا کلاس دومی از شهروندان و آنهم تنها با در نظر داشت و یا به مفهوم که دارای واجد شرایط بویژه ای اند اطلاق میشود و همسان به آنها به اطفال و پیر مردان میتوان شهروندان ناقص نام گذاشت نه به شهروندان ساده و نورمال . لذا تعریف شهروند در عمل به آنکسی بکار میرود که او از یک والدین شهروند متعلق به یک کشور زاده شده باشد ولی باید بخاطر داشت که این تعریف از شهروند تعریف دقیق و رضا بخش نمی باشد زیرا که این شهروند نمیتواند به ساکنان اولی یا بنیا نگذار دولت اعمال شود و نه هم به کسانی که حق دادن رای به آنها از طرف دولت متبوع شان عطا گردیده است - پس یک شهروند به مفهوم خاص از واژه کسی است که او در اجرای کاربرد عدالت رسماً سهیم باشد با آنهم جامع ترین تعریف از شهروند چنین است که او بشکل نامحدود رسماً با استقلالیت تام و با قضاوت آزاد چه به صفت یک مامور دولت و یا چه به صفت یک عضو پارلمان در تصمیمگیری ها دست آزاد داشته باشد اما از آنجاییکه شکل دولت ها از هم متفاوت است لذا موقف شهروندی از نظر دولت نیز باید متفاوت باشد پس این تعریف اخیر بهترین تعریف برای یک شهروند دموکرات بوده و به حال و موقف آن میتواند که سازگار باشد . ولی در کشورها و دولت های دیگر مثل در سپار تا (شهر قدیم یونان باستان) و کارتاژ (شهر و یا ایالت مربوط به امپراتوری باستان تونس در افریقا) که دارای قوانین و مقررات پذیرفته شده و تصریح

شده بودد شهروند با داشتن ماموریت رسمی خود میتواند آزادانه و بشکل نامحدود قضاوت و داوری نماید .

مطلب پر از اهمیت دیگر اینکه مفهوم شهروند از نظر ارسطو با مفهوم مدرن از شهروند وسیعاً متفاوت میباشد و آن اینکه در اینجا شهروند نماینده ندارد حالانکه در حکومت اولیه اگر شهروند موجود بود اما او در انتخاب کامل خود چیزی به گفتن نداشت که حاکم خود را تعیین نماید هر شهروند در واقعیت به نوبه خود هنگامیکه عضو کمیته ای اجرایی گردد دستور و حکم صادر می نماید چنانچه از نظر **ارسطو** برای همچو دولت ها آنها یک به ایجاد قوانین میپردازند و یا کمک میکنند در خور اهمیت میباشد و یا آنها یک تلاش بخرچ میدهند تا به اصلاح وظایف کوچک که در کلیت خود ناکافی و یا نامکمل میباشد و آنرا کامل نموده و بضرر تحقق آن وظایف را در خور شهروند میگذارد میتوان آنها را از شهروندان خوب شناخت - که این خود یکی از استدلال مرجح است که ارسطو طبقه کارگر را مستثنی از شهروندی قرار میدهد - **ارسطو** در این مورد میگوید که طبقه کارگر فرصت و یا اوقات فراغت بدست ندارد که در اسامبله یا در پارلمان و کمیته های اجرایی دولتی بجا طریاجاد و پیاده کردن و اجرای احکام حکومتداری خوب دست بکار شود و بنا به گفته ای **ارسطو** هرگز نمیتوان هیچ انسانی را سراغ کرد که بمثل زندگی بافضیلتی که یک کارگر به آن خو گرفته است و آن نوع زندگی را ممارست و تمرین مینماید همچو فضیلتی را داشته باشد - گرچه این فرموده ارسطو برای پیروان مذهبی و عیسوی خوش آیند نمی باشد اما چیزیکه غیر قابل انکار پنداشته میشود اینست که کارگران یدی بیش از حد تمایل به آزادی روح و روان دارند و تلاش بخرچ میدهند که همچو فضای آرامش را برای دیگران نیز مساعد سازند .

بهر صورت انسانی که عملاً تمام ساعت های بیداری خود را در جمع آوری نعمات مادی بخاطر بهی روزی خود و فامیل خود کار کند به یقین میتوان گفت که او نتوانسته ذهن خود را انکشاف دهد آن طوریکه هر انسان در اوقات فراغت و استراحت نیاز مند فارغ از عذاب وجدان میباشد .

امروز تصور **ارسطو** به ارتباط مفهوم شهروند شاید که در خور اعتبار نباشد و آن اینکه عدم موفقیت **ارسطو** در این راستا نادیده گرفتن امکانات نماینده دولت و یا حکومت بود حالانکه امروز میتوانیم صریحاً اظهار نمایم که حداقل نیاز و ضرورت یک شهروند دسترسی او به توان و قدرتی است که او باید این قدرت را از طریق رای مردم بحیث نماینده مردم بدست آورد که بشکل دموکراتیک بتواند حکم و دستور صادر نماید .

دولت (بخاطر باید داشت که دولت عبارت از «state» و حکومت عبارت از «government» در زبان انگلیسی است) توسط **ارسطو** به صفت جسم و تنه ای از شهروندان با کفایت برای دریافت و نیل به اهداف زندگی با در نظر داشت اصل تعیین

و عملکرد آنچه که ضرور پنداشته میشود و باید به اجرا و تحقق آن اقدام شود و یا نشود
تعریف شده است . پاسخ اول **ارسطو** به مقابل سوالات پرسش کننده ها مبنی بر اینکه هویت یک دولت را چه چیز تعیین میکند بوضوح روشنی انداخت که مکان و سکونت (باشندگان) در تعیین هویت دولت شامل نمیباشد و یا تعیین کننده هویت دولت نیست. « این کاملاً درست است که محتوی جوهر یک چیز بشکل عام در ماهیت آن چیزی نیست بلکه جوهر آن در شکل آن نهفته است لذا بادر نظر داشت همین برهان میتوان ادعا کرد که جوهر دولت را باید در شکل (فرم) و قانون اساسی درست داشته اش دنبال کرد و بر آن محک زد. از جانی همچنان ما باید وقتی به ارتباط یک سازمان یا یک ارگان بخواهیم صحبت نمایم از همه مقدمتر باید پیرامون عناصر متشکله و مختلفه ای آن اتحادیه و سازمان و همچنان به ارتباط تغییراتی که بعداً در عناصر متشکله آن ارگان و یا سازمان بوجود می آید دقت و تعمق نمایم بگونه مثال یک مقیاس یا یک تناسب حاوی حالت و ژرفاسنجی به قول دوریان (حومه دریونان باستان) یا بزبان (زبان شبیه به زبان یونانی) همانسان است که وقتی آنها به ارتباط عناصر متشکله آن مقیاس صحبت میکردند- لذا اگر این گفته درست باشد- پس بدیهی و آشکار است که همانندی از دولت عمدتاً در همانندی از قانون اساسی آن دولت میتواند باشد و شاید که همچو دولت به همان نام و نشان یا د شود و یا یاد نشود که آیا ساکنان آن یکسان اند و یا از هم کاملاً متفاوت هستند من فکر میکنم این بی خطر و درست خواهد بود که گفته شود که این تحلیل از شناخت هویت دولت خوب است و امکان دقیق شناخت را به ارتباط تغییرات آنی و ناگهانی که اگر در قانون اساسی دولت رونما گردد بمان نشان میدهد مثلاً میتوان تغییر هویت کشور فرانسه را قبل و بعد از انقلاب کبیر فرانسه ملاحظه نمود.

ارسطو قانون اساسی را بعنوان قاضی (دادرس) و بالاتر از هر قدرت دیگر یک دولت به تعریف گرفت و او قانون اساسی را مشخص به دولت (state) شناسایی نمود، و در مورد چنین افزود: حکومت (government) در همه جا فرما نروا و یا قدرت عالیه در دولت (state) میباید بنا بر آن قانون اساسی در واقعیت امر عبارت از حکومت است بگونه مثال: در دموکراسی عالی ترین مظهر قدرت و نیرو مردم پنداشته میشود اما در اولیگارشسی (حکومت معدودی از ثروتمندان) صرف چند نفر مظهر قدرت اند پس در اینجا میتوان گفت که این دو شکل از حکومت نیز از هم متفاوت اند و به همین منوال در سایر موارد. منظور ارسطو از تعریف قانون اساسی عبارت از تنظیم و ترتیب دفاتر و بویژه عبارت از تنظیم و ایجاد عالی ترین دفتر بخاطر تحقق و انطباق و ارسی و کنترل از مند رجات قانون اساسی در امورات حکومتی میباشد و در عین زمان شکل دولت را نیز تعیین میکند بگونه مثال: در یک دولت که در آنجا دفاتر (بویژه عالی ترین مقام دولتی) که در دست چند نفر معدودی باشد در آنجا اولیگارشسی در قانون اساسی و در حکومت موجود میباشد.

بهر صورت ما به این فهم و درک عادت کرده ایم که اصطلاح «قانون اساسی» شکل کلی از رهنمودهای اصلی یک دولت خاصی میباید که در پرتو آن وظایف داخلی و مجموع از نظم و انتظامات و توزیع مسولیت ها تعیین و مشخص گردیده است اما منظور ارسطو بیشتر از این توصیف بالا به ارتباط قانون اساسی میباشد او یعنی ارسطو نه تنها بادرک و شناسایی از افزونی کلمه «سیاست» منوط به محتوی قانون اساسی بلکه همچنان در ارتباط شخصیت و اوصاف قابل توجهی از یک جامعه مورد نظر نیز به توضیح و تشریح آن میپردازد و با پذیرش از تیوری دولت و روح و روان حکومت موضوع را در یک نمایشگاه نسبت به نویسندگان مدرن امروزی بوضوح نشان میدهد آنطوریکه این نهاد سیاسی کاملاً با زندگی مردم بعنوان یک کل در وابستگی قرار دارد که این خود از مواجهه شدن به خطر تهدید در هنگام اجرای وظایف امور تا حدی میکاهد او یعنی **ارسطو** در اینجا و در جاهای دیگر با رعایت اصول علمی خود به این با وراست که هر چیزی دوباره به اصل و منبع خود باز میگردد و درصد دریافت اساسات و پرنسپهای پذیرفته شده ای خود بخاطر توضیح خاص طبعی خود دست بکار میشود .

BIBLIOGRAPHY

Copleston, F., S.J., A History of Philosophy, Vol. I, Maryland, The Newman Bookshop, 1946.

Ross, W. D., Aristotle, London, Methuen, 1937.

Zeller, E., Aristotle and the Earlier Peripatetics, Vol. II, London, Longmans, Green & co., 1897.

ما تا اینجا توانستیم که به کهن و جذر تعریف شهروند پی ببریم ولی باز هم لازم پنداشته میشود تا به ارتباط مسولیتها و امتیازات شهروند نیز معلومات چندی با ید کسب نمایم که ذیلاً موضوع را به بحث و تفصیل میگیریم . البته که در بخش دوم از این مقاله

قسمت دوم از بحث به ارتباط «شهروند»